

تأملی بر رابطه بین وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی و حدیث نبوی

محمد شریفی (استادیار دانشگاه مازندران)

m.sharifi@umz.ac.ir

فاطمه هدایتی (کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران)

f.hedayati1369@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۸)



چکیده

وحی، واسطه ارتباط خداوند متعال با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و حدیث نبوی، مبین این وحی منزل و رابط بین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مردم است. نوشتار پیش رو که با روش توصیفی-تحلیلی و در گستره بررسی آیات و روایات مرتبط با انواع وحی فراهم شده، می‌کوشد طبق آیه **﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾** و سایر آیات مشابه، نشان دهد نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله، به چهار شکل بوده است: وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی، و حدیث نبوی. نتایج پژوهش، بیانگر این است که مراد از وحی قرآنی، قرآن کریم است که از طریق وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. وحی بیانی، به قرآن کریم اختصاص دارد و به منظور تبیین آیات قرآن به معنای تفصیل جزئیات احکام، تخصیص عمومات و تقيید مطلقات قرآن است. از این رو، تبیین قرآن، از تفسیر قرآن متفاوت است؛ تبیین قرآن، بر اساس وحی بیانی و ویژه پیامبر است که همراه با قرآن، بر پیامبر، وحی می‌شده است؛ ولی تفسیر قرآن از عهده هرکسی که شرایط ویژه تفسیر را داشته باشد بر می‌آید. لفظ و معنی حدیث نبوی، از پیامبر است - البته مبتنی بر وحی و آموزه‌های وحیانی. مفهوم حدیث قدسی از خداوند، وحی می‌شود؛ ولی لفظ آن از پیامبر است.

کلیدواژه‌ها: وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی، حدیث نبوی.

طرح مسئله

نزول قرآن کریم تنها از راه وحی صورت گرفته و خداوند حکیم با برگزیدگان رسالت با زبان وحی سخن گفته است. وحی یکی از مفاهیم کلیدی ادیان آسمانی است که همواره از جنبه‌های مختلف مورد توجه بوده و متکلمان و فیلسوفان و مفسران، دیدگاه‌های خود را بر آن عرضه داشته‌اند. قوام نبوت و بعثت انبیا، وحی و ارتباط غیبی خدا با انسان‌های برگزیده‌ای است که پیام آور هدایت الهی، بر بشریت‌اند. از طرفی حدیث هم به دلیل انتساب آن به معصوم و وحیانی بودن محتوای آن، حجت است و می‌تواند مبنای عمل قرار گیرد.

محور بحث، این است که کلامی که از پیامبر صادر شده، بر چهار نوع است: قرآن، تبیین قرآن، حدیث قدسی و حدیث نبوی. بر اساس آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴)، می‌توان کلام پیامبر را به چهار نوع وحی تقسیم کرد: وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی و حدیث نبوی. گرچه عنوان وحی به دو مورد اخیر اطلاق نشده است، ولی قطعاً مبتنی بر وحی و آموزه‌های وحیانی است.

هدف از تدوین این مقاله، بررسی این قالب چهارگانه کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کشف نوع ارتباط بین این مفاهیم است. لذا این پژوهش، می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: ماهیت وحی چیست؟ چند نوع وحی وجود دارد؟ احادیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به چند بخش قابل تقسیم است و منشأ این احادیث چیست؟ چه ارتباط و تناسبی بین انواع وحی الهی بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد؟

در زمینه وحی و حدیث، آثار متعددی به رشته تحریر درآمده که هر یک از آن‌ها، از زاویه‌ای خاص به این موضوع نگریسته‌اند: مانند مقاله آقای احمد عابدی (۱۳۸۷) با عنوان «وحی قرآنی و وحی بیانی» که بیشتر به اثبات وحی بیانی پرداخته است. ضمن این که نویسنده مقاله، همه انواع روایات معصومان را وحی بیانی دانسته است، در حالی که در این پژوهش، بین اقسام روایات، تفکیک شده است.

مقاله «حدیث قدسی چیست» (جعفری، ۱۳۸۲: ۲۱-۲۶) که پیرامون تعریف احادیث قدسی و تفاوت آن با قرآن پرداخته است. هم‌چنین در مقاله «صور و مراتب وحی الهی» بیشتر به تبیین فلسفی و شیوه نزول وحی با واسطه یا بی‌واسطه، از نگاه متکلمان و فلاسفه پرداخته شده است؛ بدون این که به این چهار قسم، اشاره‌ای داشته باشد (نجف زاده، ۱۳۸۷)؛ اما پژوهش پیش رو،

نگاهی متفاوت به مقوله وحی و حدیث دارد و در صدد تبیین رابطه بین همه اقسام سخنان وحیانی پیامبر ﷺ است.

۱. مفهوم شناسی وحی

عالمان علم لغت برای واژه «وحی»، کاربردهای گوناگونی برشمرده‌اند؛ مانند نوشتن، اشاره، پیام، الهام، و کلام مخفی. برخی از لغت‌شناسان می‌گویند: «ریشه اصلی وحی بر القای پنهانی دانش و غیر آن دلالت می‌کند و همه استعمال‌های واژه وحی به این معنی باز می‌گردد» (ابن فارس، ۱۴۲۳ق: ۷۰/۶). آن‌گونه که لغت‌شناسان عرب گفته‌اند، معنی اصلی «وحی، ایحاء» پوشیده اعلام کردن است. بدین جهت، الهام (در دل افکندن) هم وحی نامیده شده است. بر همین مبنا به اشاره و ایما و سخن پنهانی هم وحی گفته شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۲۴۱/۱۵). برخی نیز اصل وحی را به معنی اشاره سریع دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۲۱۴ق: ۸۵۸).

وحی در اصطلاح، ارتباطی معنوی است که برای پیامبران الهی جهت دریافت پیام آسمانی از راه اتصال با عالم غیب برقرار می‌شود. به گفته علامه طباطبایی (۱۳۷۵):

وحی یک نوع سخن گفتن آسمانی است که از راه حس و تفکر عقلی درک نمی‌شود، بلکه درک و شعور دیگری است که گاهی در برخی از افراد به مشیت الهی پیدا می‌شود و دستورات غیبی را که از حس و عقل پنهان است، از وحی و تعلیم الهی دریافت می‌کند (۵۸).^۱

وحی در قرآن کریم، فراتر از معنی اصطلاحی، یعنی وحی نبوی، به کار رفته است. واژه وحی و مشتقاتش به صورت اسم و فعل، ۷۲ بار در قرآن آمده است. گاهی این وحی از طرف خداست و گاهی از طرف شیطان. گاهی وحی بر پیامبر خدا است و گاهی هم بر انسان‌های عادی یا زنبور عسل و یا آسمان و زمین است. در تمام این موارد به نحوی این انتقال پنهانی صورت گرفته است که به ریشه اصلی و لغوی آن برمی‌گردد (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۸۳/۷).

عالی‌ترین درجه وحی، همان است که تنها به سلسله پیامبران اختصاص دارد و منظور از آن، القای معانی از سوی خدا به قلب پیامبر ﷺ، و سخن گفتن خدا با اوست. از کلمات پیامبر اکرم ﷺ هم می‌توان فهمید که اساساً وحی با سایر القائاتی که به بشر می‌شود، از نظر ماهیت، متفاوت نیست، بلکه از نظر درجه فرق می‌کند. مثلاً پیامبر اکرم ﷺ ضمن حدیثی می‌فرماید: «رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است» (صدوق، ۱۴۱۳ق: ۵۸۵/۲). این حدیث اشاره

می کند که وحی به انبیا درجه ای قوی و پر تالو از نوری است که همگان از پرتو این نور بهره مند و روزی خواریند.

وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم، نازل می شده (معارف، ۱۳۸۳: ۴۶) که هر دو راه، مطمئن و بدون نفوذ شیطان و نسیان است (تقی پور، ۱۳۸۹: ۵۳).

وحی مستقیم، وحیی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدون هیچ واسطه ای، حتی جبرئیل، با خداوند متعال ارتباط برقرار می کند: «وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (النمل: ۶): «و حقا تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می داری»^۲. وحی مستقیم بر آن حضرت آن قدر سنگین بوده که در برخی از روایات به «بزحاء وحی» یعنی شدت تب، تعبیر شده است (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹ ق: ۴۴/۱).

دومین قسم وحی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وحی به واسطه جبرئیل بوده است. قرآن مجید در این باره می فرماید: «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (شعراء: ۱۹۲-۱۹۴)^۳.

پس وحی در لغت به معنای آگاه کردن یا سخن گفتن پنهانی و یا الهام، طلب، اشاره سریع رمزی، رؤیا و... است که از جهات ملاکها و ضوابط مختلف قابل تقسیم است^۴.

گاهی وحی از جهت فاعل و گوینده آن به وحی الهی یا الهام ربانی و القای شیطانی، تقسیم می شود: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (الأنعام: ۱۲۱). یا از جهت قابل و گیرنده نیز می توان وحی را به وحی به پیامبران وحی به غیر پیامبران تقسیم کرد: «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» (النحل: ۶۸) و نیز «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» (القصص: ۷). کلامی که فرشتگان با حضرت مریم داشتند نیز از این قسم بود (احمد عابدی، ۱۳۸۷: ۵۱). البته امام علی علیه السلام نیز وحی را به نحو دیگری تقسیم بندی کرده اند^۵.

از عبارت «وحی بر پیامبر، همانند وحی بر نوح و پیامبران پس از اوست» (آل عمران: ۴۲)، چنین استنباط می شود که وحی به پیامبران از جهاتی با وحی با دیگران، متفاوت است. این وحی را «وحی رسالی» یا «وحی تشریحی» نامیده اند؛ زیرا پیامبران با دریافت این وحی، مأموریت می یابند پیام خداوند را که حاوی شریعت الهی است، به مردم ابلاغ کنند.

می‌توان ارتباط گفتاری خداوند با پیامبران را، که همان وحی رسالی است، در سه دسته عمده طبقه‌بندی کرد: وحی اخباری، وحی دستوری، وحی ابلاغی^۶ (شاکر، ۱۳۸۸: ۶۷). ولی وحی تکوینی، در مقابل وحی تشریحی است و انواع گوناگونی دارد. بارزترین نمونه وحی تکوینی، الهامات فطری و غریزی در وجود آدمی است که انسان را به سوی خداوند سوق می‌دهد و همواره از اندرون او را به سوی حق می‌کشاند (سعیدی روشن، ۱۳۷۸: ۳).

اما آیات قرآن، یا به صورت مستقیم بر پیامبر وحی شده یا جبرئیل امین واسطه وحی بوده است و نوع دیگر، یعنی وحی از وراء حجاب درباره قرآن وجود نداشته است. البته مطالبی بر پیامبر از جانب خداوند در عالم خواب، القا می‌شده، ولی هیچ آیه‌ای از قرآن در خواب بر پیامبر نازل نشده است (تقی‌پور، ۱۳۸۹: ۵۴).

۱-۱. وحی قرآنی

وحی قرآنی یا وحی رسالی^۷، همان وحی تشریحی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است (شاکر، ۱۳۸۸: ۶۷). در این نوع وحی، همه الفاظ از خداوند است و آن، همین قرآن کریم است که در آن اصول شریعت اسلام آمده است.

در وحی قرآنی، هم لفظ و هم معنا از جانب خداست و پیامبر در آن هیچ دخل و تصرفی ندارد و هر آنچه بر ایشان وحی شد، بدون کم و کاست به مردم رسانده است. در قرآن کریم آمده است که پیامبر، اختیار تبدیل و تغییر در قرآن را ندارد: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ﴾^۸ (یونس: ۱۵). این سلب اختیار، نشان‌دهنده آن است که الفاظ و عبارات قرآن از پیامبر نیست و گرنه هر انسانی می‌تواند آنچه را گفته است، به تعبیر و بیان دیگری بگوید.

وحی قرآنی از ویژگی‌های ممتازی برخوردار است که دیگر کتاب‌های مقدس موجود از آن بی‌بهره‌اند. وحی قرآن کریم، از نوع وحی لفظی است؛ یعنی پیامبر عین الفاظ قرآن را از وسایط الهی دریافت کرده است و اما وحی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها از این نوع نبوده است؛ بلکه آنچه پیامبر در سنت بیان داشته یا بدان عمل نموده، نیز بر پایه وحی بوده است، که آن‌ها را می‌توان مصادیقی از وحی گزاره‌ای یا تعبیر و تفسیر تجربه نبوی دانست (شاکر، ۱۳۸۸: ۹۵).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر وقت جبرئیل بر او نازل می‌شد، قرآن را می‌خواند تا مبادا چیزی از آن را فراموش کرده باشد؛ به طوری که هیچ‌گاه نمی‌شد جبرئیل، وحی را به آخر برساند، و آن جناب شروع به خواندن از اولش نکرده باشد. ولی همین که این آیه نازل شد: ﴿سَنُفَرِّقُكَ فَلَا تَنسَى﴾^۹

(أعلى: ۶) رسول خدا ﷺ از این دلواپسی در آمد، و چیزی را فراموش نکرد. خداوند او را از این کار نهی کرد و به او اطمینان داد که حفظ و نگهداری قرآن به عهده خداوند است و هیچ‌گاه از دل پیامبر محو یا فراموش نخواهد شد: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾^{۱۰} (قیامة: ۱۶-۱۸).

پس از وحی نیز پیامبر اکرم ﷺ دستور می‌فرمود آیات را بنویسند و ضبط کنند. این حرص و تلاش در حفظ وحی هنگام نزول وحی و پس از آن، به خوبی نشان می‌دهد که الفاظ و کلمات قرآن در اختیار پیامبر نبوده‌است، بلکه الفاظ و جملات قرآن همچون محتوای آن، از سوی خداوند متعال القا می‌شده و پیامبر در مقام مخاطب امین، آن را دریافت می‌کرده‌است.

۱-۲. وحی بیانی

ما معتقدیم قرآن به طور کامل از جانب خدا آمده و حتی یک کلمه یا یک حرف هم از آن کم و زیاد نشده است. لذا برای رسیدن شریعت خاتم الانبیاء به امت، و سالم ماندن آن تا آخرین روز دنیا، این شریعت با دو گونه وحی نازل می‌شده است:

الف: وحی قرآنی؛ ب: وحی بیانی (عسکری، ۱۳۸۷: ۴۱۷-۴۲۳).

حکمت رب‌العالمین، مقتضی شد شریعت خاتم الانبیا تا ابد و برای همه اعصار و ادوار بماند، وگرنه انسان‌ها تغییر فطرت نمی‌دهند و اگر می‌توانستند، کتاب آسمانی خاتم الانبیا را -هم‌چون کتاب‌های آسمانی دیگر که تحریف کردند- تغییر می‌دادند و هر چه مخالف هوای نفس آن‌ها بود، تحریف یا کتمان می‌کردند. آن وقت قرآن از ارزشی که ما الان به آن ایمان داریم، می‌افتاد. در قرآن، خطاب به پیامبر آمده: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴): «و ما قرآن را بر تو ای پیامبر نازل کردیم تا تو برای مردم بیان کنی آنچه را که برای ایشان نازل شده است». با توجه به آیه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۳-۴) و قرائنی که در قرآن وجود دارد، نه‌تنها نزول متن قرآن، بلکه تبیین آیات آن نیز از جانب خداوند و به واسطه وحی بر پیامبر بوده‌است: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (القیامة: ۱۹). این آیه خطاب به پیامبر است: یعنی ایضاح آن برای تو، به عهده ما است. ما همان‌طور که جمع قرآن را به عهده گرفته‌ایم، بعد از جمع و قرائتش برای تو بیان هم می‌کنیم (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۱۰/۲۰). بنا بر این جمع قرآن و هم تلاوت آن بر تو هم تبیین و تفصیل معانی آن هر سه بر عهده ما است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۵/۲۹۸). و این وحی، همان وحی بیانی است که با

وحی قرآنی نازل می شده است. از حسان بن ثابت نقل شده که جبرئیل، همان گونه که قرآن را بر پیامبر نازل می کرد، سنت را نیز نازل می کرد (دارمی، بی تا: ۱/۱۴۵).

وحی قرآنی همین قرآن کریم است که همه الفاطش از خداوند است؛ مثلاً در قرآن کریم فقط آمده است: نماز بخوان: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾ (إسراء: ۷۸)؛ اما تعداد رکعات نماز - که مورد اتفاق همه مسلمانهاست - در قرآن نیامده است؛ بلکه از طریق وحی بیانی بر پیامبر نازل شده است و مسلمانان آن را از پیامبر آموخته اند (عسکری، ۱۳۸۷: ۴۱۷-۴۲۳).

می توان گفت علامه عسکری، اولین بار، اصطلاح «وحی بیانی» را مبسوط توضیح داده است. اگر چه قبل از او کسانی بودند که به وحی بیانی اشاره کرده اند و از این رو، نظریه وحی بیانی، پیشینه ای طولانی دارد. شیخ طوسی (بی تا) آورده است: «خص هذه الأشياء بنص القرآن و ما عداه بوحی غیر القرآن» (۳۲۸/۴) و منظور او از «أشياء» احکام است. طبرسی (۱۳۷۹) نیز می نویسد: «أما بنص القرآن و اما بوحی غیر القرآن» (۳۷۸/۴). ابوالفتوح رازی (۱۳۵۲) نیز می نویسد: «بعضی دیگر گفتند: این چیزها به نص قرآن، حرام است و آنچه جز این است، به وحی غیر قرآن است» (۸۰/۵). فخر رازی (۱۴۱۵) نیز می گوید: «سواء كان ذلك الوحي قرآناً أو غيره» (۱۷۰/۵). بیضاوی نیز در ابتدای تفسیر سورة أعراف می گوید: آیه شریفه: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾ (أعراف: ۳) علاوه بر قرآن، شامل سنت نیز می شود؛ زیرا خود قرآن فرموده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۳-۴) (بیضاوی، ۱۳۸۸: ۳۴۱/۱).

می توان برای وحی بیانی، نمونه های بسیاری مثال زد که در اینجا به ذکر یک نمونه بسنده می شود^{۱۱}:

مثلاً در روز غدیر خم، آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده: ۶۷) نازل شد. در وحی بیانی این آیه آمده است: «فی علی». یعنی: «یا ایها الرسول بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ق ۱۵۵/۳۷، ۱۸۹). یعنی: ای پیامبر آنچه را که درباره علی بر تو نازل شده به مردم برسان. بنا بر این منشأ «فی علی»، همان وحی بیانی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. بنا بر این «فی علی» حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که منشأ آن وحی بیانی است. منشأ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وحی خداست (عسکری: ۱۳۸۷: ۴۱۷-۴۲۳).

امروزه برخی از مؤلفان اهل سنت، می‌کوشند با تکیه بر عنوان «مصحف امام علی» آموزه «تحریف قرآن کریم» را چون اصلی مسلم به شیعه نسبت دهند (قفاری، ۱۹۹۴: ۲۰۲/۱). اما عالمان شیعه از کهن‌ترین روزگار با دقت و حساسیت نشان داده‌اند که افزونی‌های مصحف امام علی علیه السلام از مقوله تفسیر، تأویل، توضیح، شرح، محکم و متشابه و مصادیق آن، و به سخن دیگر، وحی بیانی است، نه وحی قرآنی. بنا به گفته شیخ مفید (۱۴۱۳) آنچه در مصحف علی علیه السلام ثبت و ضبط شده، و در این قرآن موجود نیست، تأویل آیات و تفسیرهای آن بر اساس باطن تنزیل بوده است، نه کلام الاهی که «قرآن معجز» نامیده می‌شود (۸۱).

در واقع، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که وحی بیانی، تبیین قرآن است که با تفسیر قرآن کمی متفاوت است؛ چرا که تبیین قرآن، مخصوص پیامبر و درباره تبیین مجمل، تقييد مطلق و تخصیص عام ... است؛ اما تفسیر قرآن، اولاً در توضیح بیشتر همین ظواهر قرآن است که ممکن است برای برخی، پیچیده باشد و نه تبیین و تقييد ... و ثانیاً تفسیر، کاری است که غیر از پیامبر هم می‌تواند انجام دهد، همان‌طور که تا به حال ده‌ها تفسیر قرآن از جنبه‌های مختلف علمی، ادبی، اجتماعی، فلسفی و کلامی و ... توسط مفسران نوشته شده است.

۱-۳. حدیث نبوی

حدیث، صفت مشبیه از ریشه «ح د ث» و به معنای آن چیزی است که ابتدا نبوده، سپس به وجود آمده و جدید است. به سخن و کلام هم از آن رو حدیث می‌گویند که به تدریج به وجود می‌آید. کلمه حدیث طبق قاعده باید به الحدثان و الحدثان جمع بسته شود، اما برخلاف قاعده به «أحادیث» جمع بسته شده است. برخی نیز «أحدوثة» را جمع حدیث، تلقی می‌کنند، برخی نیز «أحدوثة» را مفرد احادیث آورده‌اند (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۳۳/۲؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۲۴۶/۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۱۷۷/۳؛ سیوطی، ۱۹۹۶م: ۲۹/۱؛ عبدالله مامقانی، ۱۴۱۱ق: ۵۶).

در تعریف اصطلاحی حدیث، میان شیعه و اهل سنت اختلاف است. حدیث، از نظر علمای شیعه عبارت است از: «کلامی که حکایت کند از گفتار یا کردار یا تأیید و امضای پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان معصوم علیهم السلام» (عاملی، ۱۳۹۰ق: ۴). اما عالمان اهل سنت، دو تعریف برای حدیث ارائه داده‌اند: «حدیث، گفتار، کردار، تقریر و صفتی است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شود» (صبحی صالح، ۱۴۱۷ق: ۳). اما قول مشهور: «گفتار، کردار، تقریر و صفتی که به

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده شود یا گفتار و کرداری است که به صحابی یا تابعی نسبت داده شود» (بقاعی، ۱۴۱۹ ق: ۳۵).

حدیث در اصطلاح، هر کلام و عبارتی است که از معصوم عَلَيْهِ السَّلَام صادر شود و به وی منتهی می‌شود و بر دو قسم قدسی و غیرقدسی تقسیم می‌شود. حدیث قدسی، حدیثی است که پیغمبر از خداوند اخبار می‌کند، بدین صورت که معنا و مضمون آن بر قلب پیامبر القا شود و پیامبر با لفظ خود آن را ادا نماید (مدیرشانه‌چی، ۱۳۶۴: ۴۳). حدیث غیر قدسی، قول معصوم عَلَيْهِ السَّلَام، «یا کلامی است که قول یا فعل یا تقریر معصوم عَلَيْهِ السَّلَام را حکایت می‌نماید» (همان: ۳۹). نزد عموم مسلمانان، مراد از حدیث به صورت مطلق، حدیث نبوی است که گفتار، کردار و تقریر پیامبر اسلام است (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۶۴).

۱-۳-۱. منشأ حدیث نبوی

مسئله‌ای که در این جا مطرح می‌شود، این است که آیا منشأ حدیث، خود پیامبر است یا از وحی نشأت می‌گیرد؟ با توجه به آیه‌ای که درباره پیامبر می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»^{۱۲} (حاقه: ۴۴-۴۷). و هم‌چنین آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳-۴)، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خودش سخنی نمی‌گوید و اگر چنین بود، خداوند وی را به شدت مجازات می‌کرد.

سخنان پیامبر، تکیه‌گاهی است که همواره در فهم دین به آن تکیه شده است و در ردیف قرآن از آن یاد کرده‌اند. ناگفته پیداست که رابطه حدیث نبوی با قرآن کریم، رابطه طولی است و این رابطه، امری ضروری و منطقی است نه امری قراردادی که از باب تشریف و احترام، حدیث پیامبر را در طول قرآن و در مرحله پس از آن قرار دهیم. شاطبی از علمای اهل سنت، در این باره می‌گوید:

حدیث از نظر معنا به کتاب بر می‌گردد، پس امری را در سنت نمی‌یابی، مگر آن که قرآن بر معنای آن به صورت اجمال و یا تفصیل دلالت کرده است و هم‌چنین تمام دلایلی که قرآن را تمامی دین و چشمه‌سار آن می‌دانند، بر حقیقت یاد شده گواهی می‌دهند (مروتی، ۱۳۸۱: ۴۵). بنا بر این، حدیث نبوی در صورتی قابل پذیرش است که هماهنگی با روح آیات الهی و تشریح‌های قرآنی داشته باشد.



چنانچه قبلاً گفته شد: «وحی بیانی، منشأ حدیث خاتم الانبیا است» (عسکری، ۱۳۸۷: ۴۱۷-۴۲۳). پس در واقع، این آیه دلیلی بر این مدعاست که منشأ حدیث پیامبر، نیز وحی خداوند است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (النجم: ۳-۴). کلام پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مصدر وحی ناشی می‌شود و نازل شده الهی است و نه سخن انسانی؛ چون او هرگز از سر هوس سخن نمی‌گوید، و آنچه می‌گوید، جز وحیی که بر او نازل شده، نیست (مؤدب، ۱۳۸۸: ۲۴).

کلام پیامبر، برای ما اعتبار و حجیت دارد. چرا که خداوند آن را برای ما معتبر دانسته است، و قرآن در آیاتی چند^{۱۳}، این مطلب را به خوبی بیان فرموده است: ﴿مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ...﴾ (نساء: ۸۰)؛ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ (نجم: ۳-۴). این آیات نه تنها امر و نهی حضرت را اعتبار می‌دهد، بلکه تمام گفتار او را اعتبار می‌دهد.

از آیه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ چنین استفاده می‌شود که رفتار و سیره پیامبر، علاوه بر گفتار آن جناب، هیچ‌گاه بدون اذن وحی نبوده است. و اگر هم، بر فرض، چنین معنای فراگیری را نتوانیم از این آیه استنباط کنیم، از آیات دیگری چنین چیزی استظهار می‌شود. مثل آیه: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ﴾ (انعام: ۵۰)^{۱۴} و آیات دیگر (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۳۳/۸). در ذیل آیه، مسئله وحی را اثبات می‌کند و می‌فرماید: «إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ» و از طرفی دیگر در مواضع دیگری، از کلام خود بیان می‌کند که بعضی از وحی‌ها، غیب است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۹۵/۷، ۹۶).

همچنین از جمله ﴿إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ﴾ به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر چه داشت و هر چه کرد، از وحی آسمانی سرچشمه گرفته بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۴۸/۵).

باید توجه داشت که آیه ﴿مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ...﴾ (نساء: ۸۰)، یکی از روشن‌ترین آیات قرآن است که دلیل بر حجیت سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قبول احادیث او می‌باشد، بنا بر این کسی نمی‌تواند بگوید قرآن را قبول دارم، ولی حدیث و سنت پیغمبر را قبول ندارم، زیرا آیه فوق صریحاً می‌گوید: اطاعت از حدیث و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اطاعت فرمان خدا است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۶/۴).

بررسی آیات قرآن، به خوبی گواهی می‌دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد، قادر نیست سخنانی چنین پر محتوا بیاورد که بعد از گذشت قرن‌ها، الهام بخش مغزهای

متفکران است، و می‌تواند پایه‌ای برای ساختن اجتماع صالح، سالم، مؤمن و پیشرو گردد؛ تا چه رسد به انسانی درس نخوانده و امی که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته (همان: ۴۸۱/۲۲). حدیث جالب زیر شاهدهی دیگر بر این مدعا است:

سیوطی چنین نقل می‌کند:

روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد تمام درهای خانه‌هایی که به داخل مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گشوده می‌شد، بسته شود؛ جز در خانه علی عَلِيٍّ. این امر بر مسلمانان گران آمد؛ تا آنجا که «حمزه» عموی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستی، اما در خانه پسر عمویت را باز گذاری؟ [و او را بر دیگران ترجیح دادی]. هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متوجه شد که این امر بر آن‌ها گران آمده است، مردم را به مسجد دعوت فرمود، و خطبه‌ای بی‌نظیر در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد. سپس افزود: ای مردم! من شخصاً درها را نیستم و نگشودم، و من شما را از مسجد بیرون نکردم، و علی را ساکن ننمودم (آنچه بود وحی الهی و فرمان خدا بود) سپس این آیات را تلاوت کرد: ﴿وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ... إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (سیوطی، ۱۴۰۴ ق: ۱۲۲/۶).

نتیجه بحث، چنین می‌شود که در حدیث نبوی، لفظ و معنای آن از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. البته این احادیث، بر اساس وحی و آموزه‌های وحیانی است. یعنی آن حضرت، این آموزه‌ها را به هر نحو که مقصد را برساند و در قالب الفاظی که خود، صلاح می‌داند، بیان می‌کند. حدیث نبوی، عام است و شامل تفسیر قرآن، مطالب اخلاقی، اعتقادی و... می‌شود.

۲. حدیث قدسی

در ترکیب وصفی حدیث قدسی، واژه قدسی، منسوب است به قدس به معنای پاکی و طهارت (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ۱۶۸/۶) یا برکت که وصف حدیث قرار گرفته است. درباره وجه تسمیه احادیث قدسی، چند احتمال داده‌اند که براساس قوی‌ترین آن‌ها، انتساب این احادیث به ذات مقدس الهی موجب این نام‌گذاری شده است (کرمانی، ۱۴۰۱ ق: ۷۹/۹). در تعاریف گوناگون حدیث قدسی، این نقطه مشترک وجود دارد که حدیث قدسی سخنی است که آن را پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از قول خدا گزارش کرده است (شیخ تهانوی، ۱۹۹۶ م: ۶۲۹/۱). حدیث قدسی

معمولاً با کلماتی مانند «قال الله» یا «يقول الله» شروع می‌شود و در الفاظ آن تحدی و اعجازی وجود ندارد (مدیرشانه‌چی، ۱۳۹۰: ۴۳).

دانشمندان اسلامی، تعریف‌های گوناگونی درباره اصطلاح حدیث قدسی ارائه نموده‌اند. رامیار (۱۳۶۹) معتقد است وحی دو نوع است: ۱- «وحی متلو» (وحی تلاوت شده) یا «وحی جلی» یعنی قرآن و ۲- «وحی مروی» وحی روایت شده، یعنی «حدیث قدسی» (۹۸). در این زمینه که در حدیث قدسی، معنا از جانب خداست هیچ وجه اختلافی بین تعاریف ارائه شده نیست. اما درباره لفظ آن دو قول مطرح شده است:

۱-۲. معنا از خداست و لفظ از معصوم

برخی گفته‌اند: «حدیث قدسی خبرهایی است که خداوند معنای آن را به الهام یا در خواب به پیامبر القا کرده و پیامبر با عبارت‌هایی از خود، از آن خبر داده است» (مناوی، ۱۳۵۶ق: ۴: ۶۱۵). یا «حدیث قدسی؛ معنایی از جانب خداوند است که یکی از انبیاء و یا اوصیاء (با الفاظ خودش) آن را گزارش کرده است» (مامقانی، ۱۴۱۱ق: ۷۰/۱). و یا «حدیثی است که لفظ آن از سوی پیامبر و معنایش از سوی خداوند است که از طریق الهام و یا خواب به پیامبر القاء شده است» (قاسمی، ۱۳۹۹ق: ص ۶۶). جرجانی (۱۴۰۵ق) حدیث قدسی را چنین تعریف کرده است: «معنای حدیث قدسی از خداست، ولی لفظ آن از پیامبر است. حدیث قدسی، حدیثی است که خداوند پیامبرش را به وسیله الهام یا در خواب از آن آگاه نموده، و پیامبر با الفاظ خودش آن معنا را از خداوند خبر می‌دهد. راه‌های انتقال احادیث قدسی عمدتاً خواب، الهام، و امثال آن‌ها تلقی شده‌اند» (۱۱۳/۱).

۲-۲. لفظ و معنا هر دو از خداست

میرداماد (۱۳۱۱ق) بر این نظر است که: «حدیث قدسی کلامی است که معنای آن به پیامبر وحی می‌شود و خداوند با الفاظ و ترتیبی مخصوص بر زبان پیامبر جاری می‌سازد و پیامبر نمی‌تواند الفاظ یا ترتیب آن را تغییر دهد» (۲۰۴). یا صبحی صالح چنین تعریف می‌کند: «پیامبر گاهی مواعظی را بر اصحاب خود ایراد می‌فرمودند به نقل از خداوند عزوجل؛ اما، نه وحی منزل بود که آن را قرآن بنامند و نه قول صریح پیامبر بود که حدیث عادی بنامند، بلکه پیامبر اصرار داشت که

آن را با الفاظی بیان نماید که آن را به خداوند نسبت دهد تا به اصحاب بفهماند که نقش وی در این عبارات فقط نقش یک واسطه است» (۱۳۶۳: ۱۲۲، ۱۲۳).

گرچه نظر مشهور، همان دیدگاه اول است؛ ولی در هر صورت، مهم، این است که حدیث قدسی، چه لفظ آن را از خداوند بدانیم و چه از پیامبر، اولاً قرآن نیست و ثانیاً وحی بیانی هم نیست؛ چون حدیث قدسی برخلاف وحی بیانی - که اختصاص به تبیین آیات قرآن دارد - می-تواند همهٔ مسائل را در بر بگیرد؛ از جمله تفسیر قرآن. نمونه‌هایی موجود است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برای تفسیر بعضی از آیات قرآن کریم، از حدیث قدسی و حدیث نبوی بهره برده است.^{۱۵}

درون‌مایهٔ اصلی احادیث قدسی هم، مطالب عرفانی و اخلاقی، تهذیب نفس، تشویق به اخلاص و توبه و استغفار، ذکر فضائل کارهای نیک، ترغیب به مجالست با افراد صالح و حُسن معاشرت با مردمان، انجام دادن امر به معروف و نهی از منکر، بیان فضل و کرم و جود الهی در پاداش دادن به بندگان، سرگذشت انبیای سلف و مطالبی از این قبیل است (بلوشی، ۱۴۱۴ق: ۳۹/۱، ۴۰).

۲-۳. فرق بین وحی قرآنی با حدیث قدسی

اگرچه قرآن، حدیث قدسی و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، تماماً از خداوند نشأت گرفته‌اند؛ ولی تفاوت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد. مهم‌ترین بحث و اختلاف‌نظر دربارهٔ احادیث قدسی، ناظر به وجبانی بودن یا نبودن الفاظ آن‌هاست. شماری از محققان،^{۱۶} الفاظ این‌گونه احادیث را چونان دیگر احادیث، از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. برخلاف «قرآن» که هم لفظ و هم معنی از جانب خداست و در عین حال، شماری دیگر از عالمان، الفاظ احادیث قدسی را، چونان قرآن، از خداوند دانسته‌اند.^{۱۷} که جزء قرآن قرار نگرفته است و از طریق الهام و خواب بر پیامبر نازل شده است؛ برخلاف قرآن که به شکل وحی نازل شده است.

بر طبق قول دوم، این نوع حدیث از دیگر انواع حدیث کاملاً ممتاز است. اما تفاوت آن با قرآن به سبب ویژگی‌های دیگر آن است. دربارهٔ این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این‌گونه احادیث را چگونه از جانب خدا دریافت می‌کرده است نیز اختلاف‌نظر وجود دارد. بنا بر این حدیث قدسی، وحی مُنزل (نازل شده) نیست که آن را قرآن گویند و قولی صریح هم نیست که به پیغمبر منسوب باشد و آن را حدیث نبوی بخوانند.



با توجه به شواهد، روشن است که پیامبر، از تمام اقسام وحی بهره‌مند بوده‌است. اما برخی از آیات دلالت می‌کنند به این که بیشترین وحی قرآنی به واسطه جبرئیل بر پیامبر نازل شده‌است (مؤدب، ۱۳۷۸: ۱۹). ولی در دریافت حدیث قدسی، لزوماً این واسطه وجود نداشته‌است (کرمانی، ۱۴۰۱: ۷۹/۹؛ ابو شهبه، ۱۴۰۳ق: ۲۱۶/۱). هرچند برخی عالمان، انتقال حدیث قدسی به واسطه جبرئیل را هم ممکن دانسته‌اند.

قرآن دارای ویژگی‌هایی است که آن‌ها درباره حدیث قدسی ضرورت ندارد و قرآن با حدیث قدسی در موارد ذیل متفاوت است:

- الفاظ قرآن توسط مسلمانان به طور متواتر به ما رسیده و از تحریف محفوظ است و خداوند حفاظت آن را تضمین نموده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (الحجر: ۹)، «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت: ۴۲).

- قرآن معجزه است، اما حدیث قدسی معجزه محسوب نمی‌شود و به آن تحدی نمی‌شود. یعنی مخلوقات از آوردن مثل قرآن عاجزند، اما این ویژگی در حدیث قدسی لحاظ نشده‌است (میرداماد، ۱۳۱۱: ۲۰۴، ۲۰۵).

- واسطه نزول در قرآن، جبرئیل امین است؛ در حالی که راه‌های انتقال احادیث قدسی عمدتاً خواب، الهام و امثال آن‌ها تلقی شده‌اند (جرجانی، ۱۴۰۵ق: ۱۱۳/۱). گاه در مقابل قرآن، که وحی جلی است، وحی غیرجلی نام گرفته است (ابوشهبه، ۱۴۰۳: ۲۱۶/۱).

- در قرائت نماز باید قرآن قرائت شود و قرائت حدیث قدسی کافی نیست و حتی جایز هم نیست (میرداماد، ۱۴۱۱ق: ۲۰۴).

- قرآن را جبرئیل به لفظ و معنی از لوح محفوظ دریافت داشته و به پیامبر وحی نموده و در هر عصر و زمان و طبقه‌ای، نسل بعد از نسل متواتر قطعی بوده‌است. اما در حدیث قدسی چنین نیست. حدیث قدسی را آحادی نقل کرده‌اند و گفته‌اند (رامیار، ۱۳۶۹: ۹۷).

- مس قرآن بدون طهارت جایز نیست. یکی از احکام قرآن که در حدیث قدسی جاری نیست، مس آن است. مثلاً مس خط قرآن بدون طهارت جایز نیست، اما حدیث قدسی چنین حکمی ندارد، مگر این که مشتمل بر «اسماء متبرکه» باشد، که مس آن‌ها بدون طهارت جایز نیست؛ دیگر اینکه نمی‌توان قرآن را نجس کرد و اگر نجس شد، باید فوراً پاک کرد (تهانوی، ۱۹۹۶م: ۲۸۰/۱؛ اعظمی، ۱۴۲۰ق: ۱۳۱؛ شبر حسینی، ۱۲۴۲ق: ۲).

- منکر قرآن در زمره کافران است. همه مسلمین پذیرفته‌اند که اگر کسی کلام وحی الهی «قرآن» را شناخت و بدان یقین کرد؛ سپس به سبب لجاجت، به انکار آن پرداخت، از دین اسلام خارج شده و کافر است و احکام کافر بر وی مترتب هست، در صورتی که منکر حدیث قدسی کافر شمرده نمی‌شود (مؤدب، ۱۳۷۸: ۱۹).

- قرآن، قطعی الصدور است؛ ولی احادیث قدسی، ظنی الصدور. یعنی نمی‌توان گفت: صددرصد از جانب خدا است (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ۳۱/۳).

- الفاظ و معانی قرآن با عنصر اعجاز نازل شده‌است؛ اما حدیث قدسی برخلاف قرآن، با تحدی و غرض اعجاز نازل نشده‌است (مامقانی، ۱۴۱۱ق: ۷۰/۱). حتی گفته شده که در احادیث قدسی، الفاظ وحی شده مراد خداوند نبوده‌است؛ بلکه معانی آن‌ها مورد نظر خداوند بوده‌است؛ اگر چه پیامبر خود در الفاظ آن‌ها تغییری نمی‌دهد (جوهری، ۱۴۰۷ق: ۹۶/۳).

- قرآن از هر تغییر و تبدیل و تحریفی مصون است ولی حدیث قدسی، چنین خصیصه‌ای ندارد (رامیار، ۱۳۶۹: ۹۸).

پس هم قرآن و هم حدیث قدسی، از جانب خداست و توسط پیامبر بیان شده‌است اما حدیث قدسی، حدیثی است که پیامبر از قول خداوند حکایت می‌کند. بدین صورت که معنا و مضمون آن به وسیله الهام، یا در خواب و غیره به پیامبر القا شود، و پیامبر با لفظ خود آن را ادا نماید، اما درباره قرآن کریم، لفظ و معنا هر دو از جانب خداوند است.

۲-۴. فرق بین حدیث قدسی و حدیث نبوی

همان‌طور که گذشت، درباره حدیث قدسی دو نظریه وجود دارد: یکی اینکه لفظ و معنای حدیث قدسی وحی الهی است و فرق آن با قرآن این است که قرآن جنبه اعجاز هم دارد، اما در حدیث قدسی اعجاز نیست. حدیث نبوی هم فقط معنایش از وحی است، ولی الفاظ آن از خود پیامبر صلی الله علیه و آله است (رهنما، ۱۳۶۸: ۳۹/۱، ۴۰). بر طبق این قول، حدیث قدسی از دیگر انواع حدیث از جمله، حدیث نبوی، کاملاً ممتاز است. نظریه دوم آن است که احادیث قدسی به آن دسته از احادیث گفته می‌شود که معنا از جانب خدا است، ولی لفظ از سوی معصوم صلی الله علیه و آله است؛ طبق این دیدگاه، تفاوت حدیث قدسی با حدیث نبوی در این است که احادیث قدسی به خداوند نسبت داده شده، ولی حدیث نبوی، حاکی از قول یا فعل یا تقریر رسول خدا است که برای روشن‌تر شدن احکام الهی مورد استناد قرار می‌گیرد (رامیار، ۱۳۶۹: ۹۸). بر این اساس، می‌توان

گفت منبع و منشأ احادیث قدسی، گویا رخدادها و حوادث خاصی است و به نوعی دارای شأن نزول هستند؛ یعنی خداوند به یکی از اولیای خودش درباره رخدادها و حوادث خاصی، مطلبی را القا نموده است.

شاید به همین جهت در احادیث قدسی - به صورت قال الله عزوجل - مستقیماً به خداوند استناد داده می شود؛ ولی در دیگر احادیث، چنین استنادی مستقیماً به ذات خداوند متعال داده نمی شود. به عبارت دیگر، همه کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر اساس وحی است؛ با این تفاوت که در حدیث قدسی، مفهوم مستقیم از خدا وحی می شود؛ اما در حدیث نبوی بر اساس آموزه های وحیانی است نه اینکه عین آن مفهوم بر پیامبر القا شود.

در کمیّت «احادیث قدسی» نیز بین علما اختلاف است. اما آنچه مورد اتفاق هست، کم بودن تعداد این نوع حدیث نسبت به حدیث نبوی است؛ برخی تعداد آن ها را بیشتر از ۱۰۰ ندانسته اند. اما برخی تعداد آن ها را به ۴۰۰ نیز رسانده اند. برخی مانند ابن حجر هیثمی، مجموع احادیث قدسیه ای را که از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده، بالغ بر صد حدیث می دانند (مدیرشانه چی، ۱۳۹۰: ۴۴، ۴۵).

در تشخیص «احادیث قدسی» از «احادیث نبوی» در الفاظ حدیث، نه در معانی، وجود الفاظی از جمله: «قال الله تعالی» و «قال رسول الله فیما یروی عن ربه» در ابتدای آن بیشتر از سایر موارد نمایانگر است. از تفاوت حدیث قدسی با دیگر احادیث، تنها از حیث تأکید و تصریح بر انتساب آن ها به ذات مقدّس الهی است (کرمانی، ۱۴۰۱، ۷۹/۹).

معلم ثالث، محقق میرداماد در کتاب خود الرواشح السماویه می گوید: قرآن، کلامی است که خداوند متعال آن را با الفاظی مخصوص بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی نموده است و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را مرتباً از روح القدس دریافت نموده و منظماً آن را از عالم علوی شنیده است. حدیث قدسی، کلامی است که معنی آن به پیغمبر وحی شده و خدای متعال آن را با الفاظی مخصوص که تغییر آن الفاظ و یا تبدیل ترتیب آن ها برای پیغمبر روا نیست، بر زبان پیغمبر جاری شده. در حدیث قدسی وساطت ملک وحی (جبرئیل) در کار نیست. اما حدیث نبوی کلامی است که معنای آن بر پیغمبر اکرم وحی شده و آن حضرت، آن معنا را به هر نحو که مقصد را برساند، در قالب الفاظ درمی آورد (میرداماد، ۱۳۱۱ق: ۲۰۴).

نتیجه گیری

۱. با توجه به آیه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ همه کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برگرفته از وحی است که بر ایشان، به چهار شکل وحی قرآنی، وحی بیانی، حدیث قدسی و حدیث نبوی نازل شده است؛

۲. هدف از نزول چندگانه وحی، این بود که متن اصلی قرآن، هم چون عصر نزول، دست نخورده باقی بماند و مانند کتب آسمانی قبلی، دچار تحریف نشود؛

۳. وحی قرآنی، قرآن مجید است که لفظ و معنای آن از جانب خداوند توسط جبرئیل بر پیامبر نازل شد؛

۴. وحی بیانی، تبیین حدود و احکامی است که در قرآن به صورت کلی، مطرح شده است. این وحی، به قرآن کریم اختصاص دارد که البته از طریق وحی بر پیامبر، نازل می شده است؛ نه اینکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خود و بر اساس اجتهاد به تبیین آیات بپردازد. وحی بیانی با تفسیر قرآن متفاوت است؛ چرا که تبیین قرآن، اختصاص به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارد و درباره تبیین مجمل، تقیید مطلق و تخصیص عام قرآن است؛ اما تفسیر قرآن، عام تر و فراگیرتر است. تفسیر، کاری است که مفسران غیر از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم، در صورت داشتن شرایط می توانند از عهده آن برآیند؛ همان طور که تا به حال دهها تفسیر قرآن از جنبه های مختلف علمی، ادبی، اجتماعی، فلسفی، کلامی و... توسط مفسران نوشته شده است؛

۵. حدیث نبوی، کلامی است که لفظ و معنای آن از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و البته مبتنی بر وحی و آموزه های وحیانی است. آن حضرت، این آموزه ها را به هر نحو که مقصد را برساند و در قالب الفاظی که خود صلاح می داند بیان می کند. حدیث نبوی، عام است و تفسیر قرآن، مطالب اخلاقی، اعتقادی و... را شامل می شود؛

۶. حدیث قدسی، به احادیثی اطلاق می شود که پیامبر از قول خداوند حکایت می کند، بدین صورت که معنا و مضمون آن به وسیله الهام، یا در خواب و غیره به پیامبر القا شود، و پیامبر با لفظ خود - یا لفظ از جانب خدا - آن را ادا نماید. بر خلاف حدیث نبوی، که احادیث بدون اینکه از خدا حکایت شود نقل شده است؛

۷. حدیث قدسی، از جهاتی به قرآن و حدیث نبوی، شبیه است و از جهاتی، تفاوت های عمده ای دارد که نمی توان به صورت مطلق، آن را قرآن یا حدیث بنامیم. قرآن، متواتر است و



نسبت به آن تحدی شده و قرائت آن در نماز جایز است و بدون طهارت قابل مس نیست؛ در صورتی که چنین اموری دربارهٔ حدیث قدسی یا حدیث نبوی، وارد نشده است. در حدیث قدسی، حکایت از قول خداوند است. کلامی است که به قولی، معنی آن به پیغمبر صلی الله علیه و آله، وحی شده و لفظ از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله است. به قول دیگر، خدای متعال آن را با الفاظی مخصوص که تغییر آن الفاظ برای پیغمبر صلی الله علیه و آله روا نیست، به زبان او جاری کرده، ولی جزء قرآن نیست.



کتاب نامه

- قرآن کریم. ترجمه محمد مهدی فولادوند. (۱۴۱۵ق). تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)؛
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. (۱۳۷۹ق). المناقب. قم: موسسه علامه للنشر؛
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صا؛
- ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۲۳ق). معجم مقاییس اللغة، بی جا؛
- ابوالفتح رازی، حسین بن علی. (۱۳۵۲). روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمد حسن شعرانی، تهران: اسلامیة؛
- ابوشهبه، محمد. (۱۴۰۳ق). الوسیط فی علوم و مصطلح الحدیث، قاهره؛
- اعظمی، محمد ضیاء الرحمن. (۱۴۲۰ق). معجم مصطلحات الحدیث و لطائف الأسانید، اضواء السلف: الطبعة الاولى؛
- بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین. (۱۳۶۱). مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان؛
- بقاعی، علی نایف. (۱۴۱۹ق). الاجتهاد فی علم الحدیث و أثره فی الفقه الاسلامی، بیروت: دارالبشائر الإسلامیة؛
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۳۸۸). انوارالتزیل و اسرار التأویل، مصر: مكتبة مصطفى الحلبي؛
- تقی پور، حسین. (۱۳۸۹). در آمدی بر علوم قرآن، تهران: تلاوت (سازمان دارالقرآن الکریم)؛
- تهانوی، محمد بن علی. (۱۹۹۶م). کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون؛
- جرجانی، علی بن محمد. (۱۴۰۵ق). کتاب التعریفات، بیروت: چاپ ابراهیم ایباری؛
- جعفری، یعقوب. (۱۳۸۲). «حدیث قدسی چیست»، درس های از مکتب اسلام، شماره ۱۱: صص ۲۱-۲۶؛
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰). تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، جلد ۳، چاپ پنجم، قم: مرکز نشر اسرا؛



- _____ . (۱۳۹۱). تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قرآن)، جلد ۸، چاپ نهم، قم: مرکز نشر اسراء؛
- _____ جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷ق). الصحاح. تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق احمد عبدالغفور العطار، بیروت: لبنان، دارالعلم للملایین؛
- _____ دارمی، عبدالله بن عبدالرحمان. (بی تا). سنن الدارمی، دمشق: چاپ محمداحمد دهمان؛
- _____ دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛
- _____ رازی، فخرالدین. (۱۴۱۵ق). مفاتیح الغیب، بیروت: دارالإحیاء التراث العربی؛
- _____ راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت: دارالعلم الدار الشامیة؛
- _____ رامیار، محمود. (۱۳۶۹). تاریخ قرآن (رامیار)، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر؛
- _____ رهنما، زین العابدین. (۱۳۶۸). ترجمه و تفسیر رهنما، تهران: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام؛
- _____ سعیدی روشن، محمداقبر. (۱۳۷۸). وحی شناسی، تهران: دانش و اندیشه معاصر؛
- _____ سیوطی، جلال الدین. (۱۴۰۴ق). الدرالمنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی؛
- _____ . (۱۹۹۶م). تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، تحقیق احمد عمر هاشم، بیروت: دار الکتب العربی؛
- _____ شبر حسینی، عبدالله بن محمدرضا. (۱۲۴۲ق). جامع المقال، بی جا؛
- _____ صبحی صالح. (۱۳۶۳). علوم الحدیث و مصطلحه، قم: منشورات رضی؛
- _____ صدوق، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی؛
- _____ صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴ق). بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، قم: مکتبة آية الله المرعشی النجفی؛
- _____ طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۷۵). قرآن در اسلام، چاپ هشتم، قم: دفتر انتشارات اسلامی؛
- _____ . (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیرالقرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی؛

- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران؛
- _____. (۱۳۷۹). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی؛
- طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵). مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: مرتضوی؛
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۹). التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح حبیب قیصر العاملی، نجف: مکتبه القصیر؛
- عابدی، احمد. (۱۳۸۷). «وحی قرآنی و وحی نبیانی»، اندیشه نوین دینی، سال چهارم، شماره ۱۳: ۴۹-۶۲؛
- عاملی، بهاء الدین محمد بن حسین. (۱۳۹۰ق). الوجیزة فی علم الدراية، محقق، مصحح، احمدیان، مرتضی، قم: کتابفروشی بصیرتی؛
- عسگری، سید مرتضی. (۱۳۸۷). بر گستره کتاب و سنت، مترجم: محمد جواد کرمی، موسسه علمی فرهنگی علامه عسگری؛
- عیاشی، محمد. (۱۴۱۱ق). تفسیر العیاشی، بیروت: مؤسسه اعلمی؛
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). کتاب العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت؛
- قاسمی، محمد جمال الدین. (۱۳۹۹ق). قواعد التحذیر فی مصطلح الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیة؛
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الإسلامیة؛
- قفاری، ناصر بن عبدالله. (۱۹۹۴). اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة، بی جا؛
- کرمانی، محمد بن یوسف. (۱۴۰۱ق). صحیح ابی عبدالله البخاری بشرح الکرمانی، بیروت؛
- کریمی، مصطفی. (۱۳۸۷). وحی شناسی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛
- مامقانی، عبدالله بن محمد. (۱۴۱۱ق). مقباس الهدایة فی علم الدراية، موسسه آل البيت؛
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی؛
- مدیرشانه چی، کاظم. (۱۳۶۴). درایة الحدیث، قم مرکز نشر اسلامی؛
- مروتی، سهراب. (۱۳۸۱). پژوهشی پیرامون تفسیر قرآن، تهران: نشر رمز؛

- معرفت، محمد هادی. (۱۴۱۵ق). التمهيد في علوم القرآن، قم: موسسه نشر اسلامي، دوم؛
- معين، محمد. (۱۳۸۴). فرهنگ فارسي معين، يك جلدی كامل، تهران: ساحل؛
- مفيد، محمدبن محمد. (۱۴۱۳). اوائل المقالات، قم: چاپ ابراهيم انصاري؛
- مكارم شيرازي، ناصر. (۱۳۷۴). تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الاسلاميه؛
- مناوي حدادي، عبدالرئوف. (۱۳۵۶ق). فيض القدير شرح الجامع الصغير، مصر: مكتبه التجاربه الكبرى؛
- مؤدب، سيد رضا. (۱۳۸۸). تاريخ حديث، قم: جامعه المصطفى العالمية؛
- _____ . (۱۳۷۸). علم الحديث (پژوهشی در مصطلح الحديث يا علم الداری)، ترجمه مولفين، قم: احسن الحديث؛
- ميرداماد، محمد باقر بن محمد. (۱۳۱۱ق). رواشع السماويه في شرح الأحاديث الإماميه، قم: دارالخلافة؛
- نجف زاده، عليرضا. (۱۳۸۷). «صور و مراتب وحی الهی»، انديشه نوین دينی، سال ۴، شماره ۱۳: ۶۳-۱۰۸؛

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر رک: التمهید فی علوم القرآن (معرفت، ۱۴۱۵ق: ۵۱/۱)؛ وحی شناسی (کریمی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).
۲. در ترجمه آیات این مقاله، از ترجمه آقای فولادوند استفاده شده است.
۳. و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. «روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد تا از [جمله] هشداردهندگان باشی.
۴. برای مطالعه بیشتر در تقسیم وحی از لحاظ معنایی، نک. درآمدی بر علوم قرآن: (تقی‌پور، ۱۳۸۹: ۳۵۱).
۵. رک: تفسیر موضوعی قرآن (وحی و نبوت در قرآن، جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۷۶).
۶. برای مطالعه بیشتر نک. علوم قرآنی (شاکر: ۱۳۸۸: ۶۸-۷۰).
۷. بیش از هفتاد بار در قرآن از وحی بدین معنا یاد شده است. این وحی به انبیا اختصاص دارد و شاخصه نبوت آنها محسوب می‌گردد: «و چنین قرآن فصیح عربی را ما به تو وحی کردیم» (شورا: ۷).
۸. مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم.
۹. ما به‌زودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی.
۱۰. زبانت را [در هنگام وحی] زود بحرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتاب‌زدگی به خرج دهی. در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهد] ماست پس چون آن را برخواندیم [همان‌گونه] خواندن آن را دنبال کن. سپس توضیح آن [نیز] بر عهده ماست.
۱۱. برای مطالعه بیشتر نک. بر گستره کتاب و سنت، صص. ۴۱۷-۴۲۳.
۱۲. «و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ يك از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد».



۱۳. النساء: ۶۴: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»: الحشر/۷: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

۱۴. الأنعام: ۵۰: بگو: «به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است و غیب نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

۱۵. برای مطالعه بیشتر نک. پژوهشی پیرامون تاریخ تفسیر قرآن: (مروتی، ۱۳۸۱: ۴۳-۵۸).

۱۶. نک. الوسيط في علوم و مصطلح الحديث: ۲۱۸/۱؛ جرجانی، ۱۴۰۵ق: ۱۱۳/۱؛ مامقانی، ۱۴۱۱ق: ۷۰/۱؛ قاسمی، ۱۳۹۹ق: ص ۶۶؛ مناوی، ۱۳۵۶ق: ۴: ۶۱۵؛ مدیرشانه‌چی، ۱۳۶۴: ۴۳.

۱۷. نک. الوسيط في علوم و مصطلح الحديث: ۲۱۶/۱؛ میر داماد، ۱۳۱۱ق: ۲۰۴؛ صبحی صالح، ۱۳۶۳: ۱۲۲ و ۱۲۳

